

## فرهنگ جهانی؛ اسطوره یا واقعیت

داوود کیانی\*

### چکیده:

مفهوم "فرهنگ جهانی" یکی از مهمترین و چالش برانگیزترین مفاهیم جهانی شدن به شمار می آید که به رغم سلسله مباحث و نظرات مختلف در این زمینه، ماهیت و ابعاد آن به درستی شناخته نشده است. این مقاله پس از نگاهی مختصر به پدیده جهانی شدن و بیان برخی ویژگی‌های آن، سعی دارد تا با دسته‌بندی اجمالی دیدگاه‌های مختلف در زمینه مفهوم فرهنگ جهانی، برخی سایه‌های ابهام در اطراف این مفهوم را بزداید. به طور کلی، می‌توان نگرش‌های موجود به فرهنگ جهانی را در سه رویکرد لیبرالیستی، نومارکسیستی و پُست مدرنیستی خلاصه نمود؛ هرچند که جستارهای نظری پراکنده‌ای نیز وجود دارند که به نوعی می‌توانند در یکی از سه رویکرد فوق جای گیرند. نوشتار حاضر، پس از بررسی اجمالی هر یک از این نگرش‌ها، نتیجه می‌گیرد که رویکرد پست مدرنیستی به فرهنگ، به رغم نارس بودن و برخورداری از برخی ایرادات، توانسته است درک بهتری از پویای فرهنگ‌های جهانی در جهان ارائه دهد.

**کلید واژه‌ها:** پست مدرنیسم، جهانگرایی، جهان - محلی‌گرایی، صنعت فرهنگ،

فرهنگ جهانی، فرهنگ مصرفی، مارکسیسم، نسبی‌گرایی، یکپارچگی جهانی

**مقدمه**

هم‌اکنون، جهانی شدن (۱) یکی از رایج‌ترین مفاهیم مطرح در برخی رشته‌های دانشگاهی از جمله روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی، جغرافیا و انسان‌شناسی به‌شمار می‌آید. اثرپذیری ساختاری - پوششی انواع نهادهای اجتماعی ملی اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از جریانات و تحولات فراملی، اصلی‌ترین پیامد این پدیده محسوب می‌شود. در این میان، به نظر می‌رسد آنچه که بیش از همه، مَهر حساسیت و اهمیت بر سیمای این فرایند نهاده است، موضوعات و مسائل فرهنگی جهانی باشد تا غیر آن. به بیان دقیق‌تر، اگرچه در زمینه اقتصاد و سیاست به‌طور نسبی روندهای پذیرفته شده و مشابهی در میان واحدهای سیاسی و دولت - ملت‌ها وجود دارد، اما در عرصه فرهنگ این‌گونه نیست. سرشت متفاوت، متکثر، پراکنده و حتی متضاد‌گرددش پدیده‌های فرهنگی در سطح جهانی، هرگونه درک عمیق، یکپارچه و مسلّم را از مفهوم "جهانی شدن فرهنگ" <sup>۱</sup> و یا بهتر بگوئیم "فرهنگ جهانی" <sup>۲</sup> دشوار ساخته است. بی‌شک وقوع انقلاب ارتباطات و اطلاعات در اوایل دهه ۱۹۸۰ و در نتیجه، پدیدار شدن انواع ابزارهای ارتباطاتی الکترونیکی با پیچیدگی فناورانه خاص خود نظیر ماهواره، اینترنت، فیبرنوری، فاکس و موبایل نقش تعیین‌کننده‌ای در ظهور این وضعیت فرهنگی دارد. بیداری و خیزش انواع هویت‌های قومی، نژادی، مذهبی، جنسی، زبانی و زیست محیطی و ظهور هویت‌های متقاطع و شناور نظیر "فرهنگ دیاسپورا" (۲) رواج نوعی ایدئولوژی مصرف در جوامع مختلف، سست شدن تعهد شهروندان نسبت به دولت‌های خود و افزایش تقاضاهای فراملی آنان، شکل‌گیری انواع جوامع تفسیری فراملی، گسترش موج دموکراسی خواهی در میان جوامع جهان سوم، افزایش مهاجرت‌های برون مرزی از جوامع توسعه نیافته یا در حال توسعه به جوامع توسعه یافته جهت رفاه و کسب و کار بهتر و در نتیجه گسترش تبعات ناسالم اجتماعی ناشی از آن و نمونه‌های بسیار دیگر، از جمله پدیده‌ها و تحولاتی هستند که ایجاد هرگونه چارچوبی برای تبیین علل جهانی شدن فرهنگ و فرجام آن را با دشواری مواجه می‌سازد. در این میان، طرح مفهوم جهانی شدن فرهنگ یا فرهنگ جهانی، حوزه جدیدی را برای اندیشه‌ورزی

اندیشمندان علوم اجتماعی برانگیخته است. جالب اینجاست که به‌رغم ظاهر فریبنده و جذاب این مفاهیم، تاکنون تعریف دقیق و مورد قبول عام از آنها صورت نگرفته است. این در حالی است که به دلیل گسترش روزافزون دامنه موضوعات و مسائل فرهنگی در جهان، که ممکن است آن را در یک بی‌نظمی جدید فروغلطاند؛ ضرورت وجود تحلیل منسجم و یکپارچه‌ای که بتواند از عهده تبیین این پدیده‌های نوعماً متکثر بر آید، کاملاً احساس می‌شود. مقاله حاضر، با درک ضرورت این مسأله، در تلاش است تا به دسته‌بندی اجمالی رویکردهایی که به نوعی به مقوله فرهنگ جهانی نگریسته‌اند، بپردازد. در این جا، هدف آن نیست که با تکیه بر اصل "تحقیق‌پذیری تجربی" اثبات‌گرایانه، از اساس منکر وجود مقوله‌ای به نام فرهنگ جهانی شویم، بلکه تلاش اصلی آن است که ببینیم اساساً فرهنگ جهانی به چه معناست؟ خاستگاه فکری آن کدام است؟ رویکردهای مختلف چگونه به این مفهوم نگریسته‌اند؟ فرهنگ جهانی از منظر کدام رویکرد قابلیت بیشتری در تبیین پویای جهانشمول فرهنگی دارد؟ در صورتی که فرهنگ جهانی نتواند شناخت درست، دقیق و کاملی از تمام حرکت‌های جهانی فرهنگی ارائه دهد، آیا می‌تواند چیزی بیش از اسطوره<sup>۱</sup> باشد یا خیر؟

نتیجه‌ای که در آخر حاصل خواهد شد، آن است که به غیر از نگرش پست مدرنیستی، دو رویکرد مطرح مارکسیستی و لیبرالیستی، به دلیل منطق ذات‌گرا و انحصارگونه خود، پتانسیل لازم برای تبیین تمام جلوه‌های مختلف فرهنگی در سطح جهان را ندارند. با این حال، جریان فکری پست مدرن به دلیل ماهیت باز و متکثر خود توانسته است تا برای تبیین حرکت‌های ضد و نقیض فرهنگی در جهان، چارچوب کارآمدتری ارائه دهد. براین اساس، فرهنگ جهانی که می‌رفت به دلیل نگرش‌های تمامیت خواه و انحصارگونه دو رهیافت مارکسیستی و لیبرالیستی به اسطوره تبدیل شود، در رویکرد پست مدرنیسم جان تازه‌ای گرفته است؛ به گونه‌ای که می‌توان از این مفهوم به‌عنوان ابزار تحلیلی جهت تبیین پدیده‌های جهانی فرهنگی استفاده نمود.

## جهانی شدن در یک نگاه

هم اکنون، ما شاهد ظهور شبکه‌ای از فرایندهای پیچیده و به هم پیوسته هستیم که بسیاری از ساحت‌های اجتماعی همچون اقتصاد، فرهنگ و سیاست را دستخوش تحولات بنیادین کرده است. این جریان‌ها نوین توانسته‌اند تا با شکستن ساخت بسیاری از مفاهیم کلاسیک، جهان را در یک "بی‌نظمی جدید" غوطه‌ور سازند. به درستی مشخص نیست که "جهانی شدن" کنونی چه سرنوشتی را برای بشریت به ارمغان خواهد آورد. سی سال پیش، مک لوهان<sup>۱</sup> خبر از تحولی داد که براساس آن جهان بسان سلسله اعصاب مرکزی انسان، کوچک، متمرکز و حساس می‌شود، تحولی که منادی ارزش‌هایی همگن در دهکده جهانی<sup>۲</sup> می‌باشد. (۳) این دهکده هم اکنون آستان تحولات بی‌شماری است. درحالی‌که حرکت‌هایی همچون قوم‌گرایی، قوم‌ستیزی، نژادپرستی، تروریسم دولتی، تجارت سازمان یافته مواد مخدر و خشونت مافیایی در تلاش است تا عنان صلح را از دست کدخدایان این دهکده خارج سازد؛ ما شاهد تقویت جریان‌ها همگرایانه‌ای در قالب سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی، ارتباطات متقابل فرهنگی، پیوندهای الکترونیکی در یک دهکده الکترونیکی، گسترش نظام‌های مالی جهانی و ... هستیم. در میان تعاریف بسیار مختلفی که از پدیده جهانی شدن به عمل آمده است، به نظر می‌رسد که رابرتسون<sup>۳</sup> درک بهتری از این پدیده داشته و تعریف گویاتری از جهانی شدن ارائه نموده است. به اعتقاد وی:

جهانی شدن مفهومی است که هم به فشرده شدن جهان و هم تشدید آگاهی

جهانی اشاره دارد ... فرایندی که وابستگی متقابل حقیقتاً جهانی و آگاهی از

جهان به عنوان یک کلیت یکپارچه را در قرن بیستم به دنبال داشته است. (۴)

بی تردید، نگاه واقع‌بینانه و دور از تعصبات و پیش‌داوری‌های یکسویگرانه به ماهیت این تحولات فرامرزی، کمک شایانی به شناخت فرایند جهانی شدن و تنظیم رفتارها و سیاست‌ها در قبال آن خواهد نمود. بسیاری اعتقاد دارند که جهانی شدن آغازی همگام با تولد مدرنیته در غرب

1- Mc Luhan

2- Global Village

3- Robertson

دارد. "گیدنز"<sup>۱</sup>، جهانی شدن را فرایندی برآمده از مدرنیته، و پسا مدرنیسم را تجلی‌گاه "جهانی شدن کامل" می‌داند و معتقد است که:

مدرنیته به شیوه‌هایی از زندگی یا سازمانی اجتماعی اطلاق می‌شود که از سده هفدهم به بعد در اروپا جلوه گر شد و رفته‌رفته نفوذی کم و بیش جهانی یافت. (۵)

در این میان، دو انقلاب بزرگ صنعتی و سیاسی به ترتیب در انگلیس و فرانسه که هر دو محصول تلاش‌های آزادی‌خواهانه رنسانس و عصر روشنگری بودند، سهم بسزایی در گسترش این فرایند بر عهده داشتند. از سویی دیگر، اگرچه جهانی شدن ریشه در جریان تاریخی مدرنیته غرب داشته است، اما بی‌گمان تحولات دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم شتاب و سرعت خیره‌کننده‌ای به چرخ‌های این فرایند بخشید، به گونه‌ای که به اعتقاد برخی از اندیشمندان، جهانی شدن ممکن است مفهومی متعلق به دهه ۱۹۹۰ باشد. (۶)

به‌رغم قبول این موضوع که جهانی شدن خاستگاهی تاریخی داشته و آغاز آن به تولد مدرنیته در غرب برمی‌گردد، باید دید چه عواملی سبب شد که پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه از دهه ۱۹۶۰، این پدیده چنین شتاب خیره‌کننده‌ای به‌خود گیرد؟ بی‌شک، یکی از عوامل مهم در این زمینه، ظهور و رشد شرکت‌های چندملیتی در سایه آزادسازی تجاری و در نتیجه ایجاد تقسیم کار بین‌المللی است. این شرکت‌ها، علاوه بر آنکه جهانی شدن سرمایه و تولید را بسیار تسهیل نموده‌اند، به‌نوبه خود ابعادی بسیار وسیع و جهانی یافته‌اند. آنان با تملک و کنترل بر رسانه‌های گروهی و به‌ویژه شبکه‌های تلویزیونی و بنگاه‌های تبلیغاتی فراملی توانسته‌اند تا الگوهای خاصی از مصرف و فرهنگ و ایدئولوژی مصرف‌گرایی را در سطح جهان اشاعه دهند. به گزارش نشریه سالیانه بانک جهانی<sup>۲</sup> در سال ۱۹۹۵، در شرایطی که از مجموع ۲۰۰ کشور جهان، تنها ۷۰ کشور دارای تولید خالص ملی بیش از ۱۰ میلیارد دلار آمریکا بودند؛ ۴۴۰ شرکت فراملی از مجموع ۵۰۰ شرکت، فروش سالیانه‌ای بیش از ۱۰ میلیارد دلار داشتند. (۷) این در حالی است که سیاست مقررات‌زدایی اواخر دهه هفتاد و اوایل هشتاد، کمک بسیاری به رشد

بازارهای مالی و در نتیجه ظهور سرمایه جهانی نمود. هم‌اکنون نیز ظهور این سرمایه جهانی باعث شده است تا دولت‌ها دیگر نتوانند سیاست پولی و مالی مستقلی از اقتصاد جهانی را دنبال کنند. درحقیقت، آنان کاملاً به شبکه مالی جهانی وابسته شده و نسبت به تحولات آن بسیار حساس و آسیب‌پذیر هستند. بحران مالی شرق آسیا در سال ۱۹۹۷، نمونه گویا و روشنی از آسیب‌پذیری اقتصاد داخلی جوامع ملی از هرگونه تغییر عمده در نظام مالی جهانی است.

از سوی دیگر، وقوع انقلاب اطلاعات و ارتباطات و به تبع آن ظهور برخی پدیده‌های الکترونیکی نظیر ماهواره‌های تصویری، اینترنت، فیبر نوری و تلویزیون‌های کابلی جهان را حقیقتاً در یک شبکه عنکبوتی الکترونیکی شکل‌دهی مجدد نموده است. تأثیر رسانه‌های ارتباطی - به‌ویژه از نوع الکترونیکی آن - بر زندگی اجتماعی و فردی انسان‌ها به قدری است که می‌توان به جرأت آنها را کارگزار اصلی جهانی شدن به‌شمار آورد. هم‌اکنون این رسانه‌ها با درنوردیدن مرزهای ملی کشورها و وارد شدن به حریم خصوصی فرهنگ‌های محلی و بومی، تأثیرات متفاوت و گاه متناقضی را به ارمغان آورده‌اند که در ادامه این نوشتار به تفصیل راجع به آن سخن خواهیم گفت. ایجاد و یا برجسته‌سازی تنوع و تکثر در میان فرهنگ‌ها از یک سو و پدید آوردن نوعی یگانه‌سازی در مصرف از سوی دیگر، اصلی‌ترین تأثیر گسترش این‌گونه رسانه‌ها به‌شمار می‌آید. به‌یقین، کوچک شدن "مکان" و کوتاه شدن "زمان" و یا به‌عبارتی غلبه فضا بر مکان مهمترین پیامد ناشی از فعالیت رسانه‌های بین‌المللی می‌باشد که این خود منجر به پیوند نزدیک و فشرده‌تر کالاها و عوامل بازار شده است. (۸) درحقیقت، رشد و گسترش جهانی وسایل و ابزارهای ارتباطی و اطلاعاتی و کاهش هزینه استفاده از چنین ابزارهایی، روابط میان مرزی جوامع و افراد را با یکدیگر بسیار فشرده ساخته است؛ به نحوی که هرگونه اتفاق در یک بستر اجتماعی، به راحتی از طریق این وسایل الکترونیکی، قابل تسری و انتقال به جوامع دیگر است. با ظهور نوعی "آگاهی جهانی" حاصل از این فرآیند، افراد نسبت به سرنوشت هم‌نوعان خود در دیگر نقاط جهان آگاه‌تر شده‌اند و همین امر، تقاضاهایی را از سوی آنان مطرح ساخته است. پدیدار شدن هویت‌های متقاطع و شناور اعم از مذهبی، قومی، نژادی، جنسی و ... به‌ویژه طرح ایده شهروند جهانی در جهان بی‌مرز، در همین چارچوب معنا می‌یابد.

بالاخره، عامل مهم دیگری که در اواخر دهه ۱۹۸۰، به یکباره آخرین حصار را از مقابل این

فرایند کنار زد، فروپاشی کمونیسم در شوروی و یا به عبارتی پایان جنگ سرد بود. جنگ سرد به واسطه خاصیت ایدئولوژیکی اش، جهان را به دو بلوک کاپیتالیسم و کمونیسم تقسیم کرده بود. قدرت نظامی - هسته‌ای پشتیبان این نظم بین‌المللی، مانع از حرکت جدی پدیده‌های فرامرزی و تأثیرگذاری آنان می‌شد. اما پس از فروپاشی کمونیسم در شوروی سابق و زدوده شدن سایه سنگین ایدئولوژی کمونیستی بر پیکره جهان، هویت‌های جدیدی از کالبد هویت کلی سوسیالیستی زاده شد که شدیداً اشتباه اقتصاد جهانی - جهت‌گسترش بازار جهانی - را برانگیخت، گو اینکه خود این کشورهای تازه استقلال یافته نیز تصمیم گرفته بودند تا در این مسیر حرکت نمایند.

اما پس از سیری کوتاه در خصوص چگونگی رشد و گسترش فرایند جهانی شدن، نوبت به آن می‌رسد تا به بررسی برخی ابعاد و ویژگی‌های این فرایند بپردازیم. همانطور که گفته شد جهانی شدن فرایند غامض و درهم پیچیده‌ای است که از دامنه‌ای وسیع، پراکنده و لجام‌گسیخته برخوردار است. با توجه به ابعاد مختلف این فرایند، می‌توان به پنج ویژگی آن به شرح ذیل اشاره نمود:

نخست آنکه، جهانی شدن فرایندی مُتفک در یکی از وجوه اقتصادی، سیاسی یا فرهنگی نیست بلکه این پدیده، "فرایندی منسجم و یکپارچه" است که در تمام عرصه‌های اجتماعی رسوخ نموده است. "پراتون"<sup>۱</sup> در تعریفی از جهانی شدن، آن را پدیده‌ای چندوجهی می‌داند که به بافت‌های گوناگون کنش اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی،

فرهنگی، نظامی، فناوری و نیز محیط زیست راه پیدا نموده است. (۹)

ویژگی دوم اینکه، جهانی شدن در اولین معنای خود، پدیده‌ای "چالش‌گر" است؛ به گونه‌ای که ابعاد مختلف آن، قلمرو بسیاری از مفاهیم اجتماعی سنتی مانند نظم، قدرت، امنیت، دولت، مشروعیت، فرهنگ، حاکمیت و هویت را درنوریده و زمینه را برای باز تفسیر آنها فراهم ساخته است. در حقیقت،

هسته اصلی مفهوم جهانی شدن در این معنا خلاصه شده است که دیگر

چارچوب دولت - ملت، توانایی تبیین بسیاری از پدیده‌های ملی را

ندارد. (۱۰)

ویژگی سوم آنکه، ما در جریان جهانی شدن، نه با یک وضعیت غایبی بلکه با فرایند "شدن‌ها"<sup>۱</sup> سروکار داریم، (۱۱) فرایندی که به مدد نیروهای مهمی مانند ارتباطات، شرکت‌های فراملی، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی مرزهای ملی را کمرنگ کرده و بسیاری از پدیده‌ها را دستخوش تغییر و تحول و تأثیرپذیری نموده است. این گفته بدان معناست که جهانی شدن به صورت وضعیت پایدار باقی نمانده و عاقبت به مرحله دیگری وارد می‌شود که برخی از آن به عنوان "یکپارچگی جهانی" یاد می‌کنند. (۱۲)

ویژگی چهارم در موضوع جهانی شدن این است که علی‌رغم تمامی مخالفت‌ها و موافقت‌ها با آن "نه خیر است و نه شر"؛ بلکه فرصتی است که هم می‌تواند منجی باشد و هم مهلک. (۱۳) اگر نتوان از ظرفیت‌های لازم در این فرایند، به گونه‌ای کارآمد بهره‌گرفت و برنامه‌ها، سیاست‌ها و رفتارها را در قبال آن به نحوی دقیق منظم ساخت، این فرایند تبعات تهدیدکننده سنگینی را در تمامی عرصه‌های آن یعنی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در پی خواهد داشت. به عنوان مثال، در حیطه اقتصاد، درحالی‌که جهانی شدن در برخی کشورها همچون برزیل موجب کاهش دستمزدها، نابسامانی شرایط کاری، ناامنی شغلی و تعمیق شکاف میان اغنیا و فقرا شده است، در بعضی از کشورهای دیگر مانند کره جنوبی و سنگاپور ما شاهد رفاه و برابری اجتماعی هرچه بیشتر هستیم و یا در بُعد محیط زیست، اگرچه هیچ همبستگی مستقیمی میان رشد تکنولوژیک و گسترش تخریب محیط زیست وجود ندارد، اما چنانچه از همین تکنولوژی در مسیر مهار این تخریب که خود در ایجاد آن سهم به‌سزایی دارد نتوان به‌خوبی بهره‌جست، جهان با یک فاجعه جدی زیست محیطی روبرو خواهد شد.

پنجمین ویژگی جهانی شدن آن است که این فرایند پدیده‌ای است "تناقض‌نما" که با مفاهیم دوگانه جهانی - محلی، جهانگرایی - منطقه‌گرایی، همگرایی - واگرایی، همگنی - ناهمگنی، نوع - یکسان‌سازی و ... روبروست. درخصوص این مسأله باید گفت که اگرچه این فرایند، ظاهری تناقض‌نما دارد، اما در ذات خود این‌گونه نیست. در حقیقت، این مفاهیم دوگانه درمقابل هم قرار ندارند، بلکه در تأیید و تقویت یکدیگر به‌سر می‌برند. بحث در این زمینه را در ادامه بیان خواهیم نمود.



اکنون، با توجه به مقدمه‌ای که ذکر شد، شناخت جهانی شدن قدری آسان‌تر می‌شود. گفته شد که جهانی شدن فرایندی است که مکان را کوچک و زمان را کوتاه نموده است. گیدنز از این تحول به‌عنوان "جدایش زمان از فضا"<sup>۱</sup> (۱۴) و هاروی<sup>۲</sup> "فشردگی زمان و فضا"<sup>۳</sup> یاد می‌نماید. (۱۵) با این تعبیر، مفهوم دهکده جهانی مک لوهان که تعبیری مبتنی بر قدرت رسانه‌هاست، بهتر درک می‌شود. گیدنز در تعریفی فراگیر، جهانی شدن را پدیده‌ای تعریف می‌کند که

تشدید روابط اجتماعی جهانی را در پی دارد، روابطی که موقعیت‌های

مکانی دور از هم را چنان به هم پیوند می‌زند که هر رویداد محلی تحت تأثیر

رویدادهای دیگر که کیلومترها از آن فاصله دارند شکل می‌گیرد. (۱۶)

نکته مهم در این جا آن است که جهانی شدن علاوه بر فشرده ساختن فضا و کم‌رنگ ساختن

مرزهای رسمی دولت‌ها، آگاهی اقوام و ملت‌ها را نسبت به یکدیگر افزایش داده است.

### جهانی شدن فرهنگ، اسطوره یا واقعیت

همان‌طور که در طلعه این نوشتار گفته شد، جهانی شدن فرایندی است چندوجهی و اجتناب‌ناپذیر که به بسیاری از پدیده‌ها، پتانسیل گردش در گستره جهانی بخشیده است. با این حال، گرچه جهانی شدن در حوزه اقتصاد از نمود عینی تری برخوردار است، اما چالش‌پذیری آن به مراتب کمتر از تجلی‌اش در قلمرو فرهنگ است. صرف‌نظر از چیستی "جهانی شدن فرهنگ" یا "فرهنگ جهانی" - بحث در این باره را در ادامه ذکر خواهیم کرد - مسأله مهم، افزایش بی‌حد و حصر موضوعات و پویای فرهنگ‌ها در سطح جهان است، به گونه‌ای که امروزه تحلیلگران سیاست خارجی و مسائل بین‌المللی بر افزایش اهمیت جهان مبتنی بر "جغرافیای فرهنگی"<sup>۴</sup> هم عرض یا جهان "جغرافیای سیاسی"<sup>۵</sup> سخن می‌گویند. (۱۷)

نظام بین‌الملل که تا قبل از دهه ۱۹۹۰ بر بنیادهای منطق ایدئولوژیک کمونیسم - کاپیتالیسم

1- Time-Space Distantiation

2- Harvey

3- Time-Space Compression

4- Geoculture

5- Geopolitic

استوار بود، به یکباره پس از فروپاشی حصارهای کمونیسم در شوروی و به تبع آن، پایان جنگ سرد، شاهد شکل‌گیری نظم -- و یا شاید بی‌نظمی -- نوینی از مسائل فرهنگی در زمینه‌های قومی، نژادی، مذهبی، جنسی و... گردید. شاید بتوان بحران بوسنی در سال ۱۹۹۲ را نخستین جرقه مهم در این زمینه به‌شمار آورد. به اعتقاد "تامسون"<sup>۱</sup>

قرن حاضر با ساریب و آغاز شد و با بحران در همین منطقه نیز پایان خواهد

پذیرفت. (۱۸)

وجود زمینه‌ها و موارد مشابه آنچه که در یوگسلاوی سابق در دهه ۱۹۹۰ گذشت - نظیر بحران‌های موجود در افغانستان، تاجیکستان، ارمنستان، جامو و کشمیر و دیگر مناطق جهان - ساکنین سیاره زمین را با هراس بالکانیزه شدن جهان مواجه ساخت.

از سوی دیگر، ناکامی نخبگان "جهان سومی" در اجرای نسخه نوسازی در جوامع خودشان، این جوامع را به یکباره موطن جنبش‌های دینی و یا بهتر بگوییم احیاگری دینی نمود. (۱۹) تا آنجا که هانتینگتون این موج را تلاشی برای برافروختن آتش "جنگ میان تمدن‌ها" معرفی کرد. (۲۰) به‌طور کلی، افزایش رشد مهاجرت‌های قومی از کشورهای جهان سوم به جهان مرفه غرب، افزایش آگاهی‌های قومی و در نتیجه رشد حرکت‌های گریز از مرکز در پرتو امواج مختلف جهانی شدن، اوج‌گیری جنبش آزادی زنان، افزایش مبارزات جنبش‌های ملی - مذهبی و ... جملگی خبر از شکل‌گیری بی‌نظمی نوینی می‌داد که دیگر بیکره فرسوده نظام دولت - ملت‌های وستفالیایی یارای پاسخگویی به آنها را نداشت.

از سوی دیگر، در کنار این گرایشات مرکززدایانه جهانی، جریان همگن‌ساز دیگری نیز در طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ آغاز شده بود که علاوه بر مرزهای سیاسی، حریم‌های فرهنگی را نیز درنوردید. هم‌اکنون نیز به مدد نظام ارتباطات جهانی و به‌ویژه رسانه‌های الکترونیکی، ما شاهد گسترش جهانی یا مجموعه ارزش‌ها، هنجارها و نمادهای مشترکی هستیم که سعی در همگن‌سازی و یا بهتر بگوییم یک‌دست‌سازی جهان از طریق کالاهای فرهنگی همچون باب مارلی، مدونا، مک دونالد و کوکاکولا را دارند. اما به‌راستی اگر جهان با یک رشته حرکت‌های

گریز از مرکز و تجدیدنظر طلبانه روبروست، پس بُعد جهانی شدن برخی فیلم‌ها، موسیقی‌ها و به‌طور کلی کالاهای مصرفی به چه معنا است؟ به عبارت دیگر، منظور از جهانی شدن فرهنگ چیست و اساساً فرهنگ جهانی یک خرافه است یا یک واقعیت؟

تاکنون دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی در پاسخ به این سؤالات ارائه شده است که می‌توان آنها را در قالب سه رویکرد مجزا از هم به شرح ذیل طبقه‌بندی نمود:

#### الف) فرهنگ مدرن به مثابه فرهنگ جهانی

مدرنیسم پدیده‌ای است که نخستین نشانه‌های آن با آغاز دو انقلاب صنعتی و سیاسی در انگلستان و فرانسه در سده هجدهم نمایان شد. این مکتب فکری که ریشه‌ای دیرپا در اوایل قرن پانزدهم دارد، هم‌زمان با تولد تعریف جدیدی از انسان در اروپای شمالی مطرح شد و به سرعت همراه با ظهور دو انقلاب مزبور به عنوان یک الگوی نظری عام جهت آزادسازی انسان از حصارهای غیرعقلانی، سنت‌گرایی‌های تحجرگونه و افسانه‌های موهوم معرفی گردید. تعریفی که مدرنیسم از انسان مدرن ارائه می‌دهد، از ویژگی‌هایی برخوردار است که باید به تمامی جوامع جهان به‌ویژه جهان سومی تسری یابد. اینکلس<sup>۱</sup> در ارائه این ویژگی‌ها معتقد است که انسان مدرن، واجد این شاخصه‌هاست:

آمادگی جهت پذیرش تجربیات جدید، استقلال از مصادر صاحب اقتدار،

علم‌گرایی، تحرک‌گرایی و استفاده از برنامه‌ریزی درازمدت. (۲۱)

ماکس وبر، مدرنیسم را فرایندی افسون‌زدا و رمزگشا تعریف می‌نماید که براساس آن، عقل به کمک دانش‌های نوین جانشین نیروهای متافیزیکی شناخت، باورها و نهادهای مذهبی کاتولیک می‌گردد. به‌طور کلی، تقریباً در تمامی تعاریفی که از جامعه مدرن یا انسان مدرن صورت گرفته، "صنعتی شدن" جزء لاینفک آن شمرده شده است. بدین معنا که مدرن شدن اغلب به منزله تغییر ماهوی یک جامعه بدوی، سنتی، روستایی و کشاورزی به جامعه صنعتی، شهری و سکولار در نظر گرفته می‌شود. صنعتی شدن در این فرایند، خود دارای نتایج و لوازمی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است که مهمترین‌شان عقل‌گرایی،

سکولاریسم (و در نتیجه خصوصی شدن دین)، فردگرایی و تخصص‌گرایی می‌باشد. دایرة‌المعارف بریتانیکا در تعریفی که از یک جامعه مدرن ارائه می‌دهد، آن را این چنین بیان می‌دارد:

مدرن شدن، فرایند فردی شدن، متفاوت شدن، تخصصی شدن و مجزا شدن است. فرایندی که در آن ساختارهای یک جامعه بیشتر بر منافع و ماهیت فرد بنا شده، در حالی که در جامعه ماقبل مدرن بیشتر گروه‌های پیوسته اجتماعی مطرح بودند. (۲۲)

با تجلی یافتن کامل اندیشه مدرنیسم به صورت یک مکتب فکری در دهه ۱۹۶۰، ما شاهد ظهور مکتب نوسازی<sup>۱</sup> به عنوان دروازه اصلی آن هستیم. در حقیقت، پیام اصلی مکتب نوسازی آن بود که باب مدرنیسم برای همه جوامع گشوده شده است. (۲۳) اگرچه نظریه پردازان نوسازی مقوله فرهنگ را به طور مستقیم مورد بررسی قرار نمی‌دهند، اما بر این اعتقادند که:

جوامع جهان سومی برای پیشرفت و توسعه اقتصادی و دستیابی به ثبات و استقلال سیاسی، باید همان مسیری را که کشورهای نوسازی شده غرب در قرن نوزدهم - شامل فرایندهای شهری شدن، صنعتی شدن، سکولاریزه شدن طی کرده‌اند، بپیمایند. (۲۴)

به همین اعتبار، حرکت از یک اجتماع بدوی به جامعه‌ای پیچیده و مدرن با ساختارهای متمایز و کارکردهای خاص، همان مسیری است که نظریه پردازان این مکتب از آن یاد می‌کنند. شرط اصلی تحقق این پیشرفت از دیدگاه این عده، کنار زدن سنت‌ها و ارزش‌های بومی به عنوان مهمترین مانع توسعه در تمام ابعاد آن می‌باشد. "لوی"<sup>۲</sup> یکی از نظریه پردازان این مکتب، تماس جوامع توسعه نیافته با کشورهای نوسازی شده را دلیل اصلی تقاضای این جوامع برای پذیرش نوسازی می‌داند. به اعتقاد وی:

همین که الگوهای جوامع نسبتاً نوسازی شده، یک بار پدید آمده و توسعه پیدا کنند، گرایش عام از خود نشان می‌دهند و به درون همه زمینه‌های اجتماعی که اعضای آنان در تماس با این جوامع قرار دارند، سرایت

می‌نمایند... الگوهای مزبور همواره تسری می‌یابند و زمانی که این سرایت آغاز می‌شود، الگوهای بومی و اصیل سابق را نیز دائماً دچار تغییر می‌سازند و آنها نیز همواره در راستای برخی الگوهای جوامع نسبتاً نوسازی شده متحول می‌شوند. (۲۵)

براین اساس، از نظر نظریه پردازان مکتب نوسازی، فرهنگ لیبرالیسم غرب دارای مجموعه ارزش‌های ذاتاً جهان‌شمول می‌باشد که باید با گسترش بخشیدن آن در دیگر جوامع به‌عنوان "فرهنگ جهانی"، زمینه رشد و توسعه کشورهای توسعه نیافته را فراهم ساخت. در اوایل دهه ۱۹۹۰ نیز فوکویاما با طرح تز "پایان تاریخ"<sup>۱</sup> مدعی شد که لیبرالیسم با پایان جنگ سرد به فرهنگ غالب جهانی تبدیل شده است. (۲۶) از منظر وی جهانی شدن معنایی جز جهان‌شمول شدن الگوی جامعه لیبرال غرب ندارد.

بهره سخن آنکه، مدرنیسم بر ارزش‌هایی همچون عقل‌گرایی، سکولاریسم و فردگرایی تکیه دارد و مدعی است که برای نیل به آزادی انسان‌ها از تحجر و عقب‌ماندگی، این ارزش‌ها باید بدون در نظر گرفتن تاریخ، جغرافیا و اعتقادات هر قوم به مثابه یک فرهنگ جهانی گسترش یابد.

#### ب) فرهنگ مصرفی به مثابه فرهنگ جهانی

طرفداران این رویکرد، طیف وسیعی از نفی‌کنندگان تا نقدکنندگان فرایند جهانی شدن را تشکیل می‌دهند. شاید بتوان نظریه پردازان مکتب فرانکفورت - به‌عنوان یکی از نحله‌های مهم نو مارکسیستی - را اولین کسانی دانست که به ارائه یک نگرش انتقادی به پویای فرهنگ‌های جهانی در سطح جهان می‌پردازند. اگرچه عمده نظرات این عده به دو دهه ۲۰ و ۳۰ قرن بیستم بازمی‌گردد - درحالی‌که طرح مفهوم جهانی شدن محصول همین دو دهه اخیر است - اما می‌توان با نگاهی به مضامین نظریه‌های آنان، به راحتی نگرش این افراد را نسبت به فرایند جهانی شدن استخراج نمود. از نظر این عده، جهان هم اکنون شاهد شکل‌گیری امپریالیسم نوینی در ردایی از

فرهنگ تحت عنوان "امپریالیسم فرهنگی"<sup>۱</sup> است که در واقع حلقه دیگری از امپریالیسم اقتصادی غرب می‌باشد. بنابراین، غرب با همگن‌سازی و یکدست نمودن جهان از طریق جهانی کردن کالاهای مصرفی و فرهنگی خود سعی دارد تا علاوه بر عالمگیر ساختن ارزش‌ها، الگوهای زندگی و رفتاری خود، هم‌چنان سردمدار نظام اقتصادی در دنیا باشد. از آن‌جا که فرهنگ کاملاً به اقتصاد سرمایه‌داری وابسته است، لذا ارزش زیباشناختی خود را از دست داده و تبدیل به ابزاری در اختیار نظام سرمایه‌داری جهت تداوم سلطه بر جوامع جهان سومی شده است. درحقیقت، این نگرش ابزارگونه به فرهنگ، سبب شد تا فرانکفورتی‌ها مفهوم "تجاری شدن" یا "صنعت فرهنگی"<sup>۲</sup> را مطرح سازند. به نظر آنان، صنعت فرهنگ موجب تجاری، عمومی و توده‌ای شدن فرهنگ سرمایه‌داری شده و در نتیجه موجب استمرار سلطه اقتصادی سرمایه‌داری گشته است. بنابراین، تجاری شدن فرهنگ یکی از ویژگی‌های فرهنگ توده‌ای مدرن محسوب می‌شود. (۲۷)

این وضعیت، با ورود رسانه‌های الکترونیکی وارد مرحله نوینی شد. در حقیقت، در این‌جا رسانه‌ها تبدیل به پل ارتباطی تولیدکننده و مصرف‌کننده "صنعت فرهنگ" می‌شوند. این صنعت از طریق رسانه‌ها می‌کوشد تا مردم را به خریدی بیش از میزان نیاز خود وادار نماید. در نتیجه، موضوع خرید تبدیل به یک ارزش، عامل هویت‌ساز و منشأ شأن و افتخار اجتماعی می‌گردد. (۲۸) به بیان دیگر، این سلیقه افراد و مصرف‌کنندگان نیست که به کالا شکل می‌بخشد بلکه این خود کالا است که به ذوق و سلیقه مردم سمت و سو می‌دهد. از همین رو، در فرهنگ مصرفی<sup>۳</sup> توده با نیازهای کاذب مصرف‌کنندگان روبرو هستیم. از سوی دیگر، همانطور که گفتیم، انواع هنرها و کالاهای فرهنگی تا آن‌جا گرامی و گرانبها هستند که توجیه اقتصادی و مادی داشته باشند. براین اساس، نظام سرمایه‌داری غرب به منظور تداوم حیات خود، فرهنگ را مؤلفه اصلی سلطه نوین خود قرار داده است. از نظر هربرت شیلر<sup>۴</sup> - به‌عنوان یکی از منتقدان اصلی جهانی شدن - فرهنگ جهانی معنایی جز گسترش دامنه امپریالیسم فرهنگی غرب ندارد. به اعتقاد وی، جهانی شدن به جای ایجاد نظمی بین‌المللی یا جامعه‌ای مدنی، به تقویت نظم

1- Cultural Imperialism

2- Cultural Industry

3- Consumer Culture

4- Herbert Schiller

اقتصادی مبتنی بر منافع اقتصادی شرکت‌های فراملی که حاملان اصلی ارزش‌های فرهنگ آمریکا هستند، منجر شده است. (۲۹) در این مکانیسم، تکنولوژی مهمترین ابزار، رسانه‌های ارتباطی و الکترونیکی مهمترین واسطه، شرکت‌های فراملی مهمترین بازیگر و فرهنگ غرب و به‌ویژه آمریکا مهمترین معنا شناخته شده‌اند. همان‌گونه که گفته شد، از منظر منتقدین جهانی شدن فرهنگ، فرهنگ مصرفی خالی از بار ارزشی و معنایی نیست. به سخن دیگر، به اعتقاد افرادی همچون ریتزر<sup>۱</sup>، فرهنگ مصرفی حاکم، به نوبه خود منادی فرهنگ آمریکایی می‌باشد. از این رو، وی ترجیح می‌دهد تا به جای جهانی شدن، اصطلاح "مک‌دونالدی شدن" جهان را به کار برد؛ زیرا که

این فرآیند همراه با اصول حاکم بر رستوران‌های زودآمای<sup>۲</sup> خود روز به روز قسمت‌های بیشتری از جامعه آمریکا و سایر نقاط جهان را تحت سیطره خود قرار می‌دهد. (۳۰)

اصولی که وی آنها را بر می‌شمرد عبارت‌اند از: کارایی، محاسبه‌پذیری، پیش‌بینی‌پذیری و کنترل نیروی انسانی از طریق بهره‌گیری از فناوری مادی. در نتیجه با توجه به افزایش این رستوران‌ها، ما شاهد کم‌رنگ شدن فضای سنتی و اصیل حاکم بر خانه‌ها و رستوران‌های قدیمی، غیرشخصی شدن برخوردهای اجتماعی و حکمفرما شدن جو سازمانی بر مناسبات افراد خواهیم بود.

هم‌چنین در مورد دیدگاه‌های نو مارکسیستی متأخر فرهنگ جهانی، باید به نظرات افرادی همچون هاروی، لاش<sup>۳</sup> و یوری<sup>۴</sup> اشاره نمود. گرچه نمی‌توان به‌طور دقیق، آراء فرهنگی این عده را به گونه‌ای یکدست و یکپارچه بیان نمود، اما در خصوص وجوه مشترک نظرات آنان باید اظهار داشت که از منظر این عده، جهانی شدن پدیده‌ای متناظر با پسامدرنیته و پسامدرنیته نیز خود بانی نوعی فرهنگ پسامدرن می‌باشد. پسامدرنیته، مرحله‌ای جدید اما تداوم یافته از سرمایه‌داری غرب است که این‌بار با سازوبرگی متفاوت و مبتنی بر اقتصاد پسافوردیسم ظاهر

1- Ritzer

2- Fast-food Restaurant

3- Lash

4- Urry

شده است. فرهنگ پسامدرنی که هاروی مطرح می‌کند، فرهنگی است که مهمترین ویژگی آن بی‌ثباتی، سطحی و مونتاژی شدن معنا و اندیشه‌ها و ناهمگنی و تمایز ارزش‌ها از یکدیگر در فضایی هرج و مرج گونه است که سرانجام از طریق نظام سرمایه‌داری پسامدرن، یکسان و یکدست خواهد شد. (۳۱) لش و یوری نیز با تخطی از باورهای مارکسیسم ارتدوکس، نه تنها فرهنگ را مستقل از حوزه اقتصاد دانسته، بلکه بین آنها به نوعی رابطه "تعاملی"<sup>۱</sup> قائل هستند. آنان با نگارش کتاب "اقتصاد نشانه‌ها و فضا"<sup>۲</sup> ضمن آنکه برای فرهنگ، ارزشی نمادین در نظر می‌گیرند، این مسأله را نیز مطرح می‌کنند که تا چه میزان فرهنگ بر عرصه اقتصاد تأثیر گذاشته است. (۳۲) به بیان دیگر، چه اندازه فرایندهای نمادین و مهمی همچون نمادهای زیباشناسانه مربوط به تولیدات رسانه‌ای و سرگرم کننده، هر دو بعد مصرف و تولید را تحت الشعاع قرار داده‌اند. با این حال، گرچه آنان تا حدودی اقتصاد را تحت تأثیر و نفوذ تبادلات نمادین فرهنگی می‌دانند، اما چون اساس توجه آنان، افزایش مصرف به‌عنوان مهمترین پیامد و شاخصه برخاسته از اقتصاد پسامدرن می‌باشد - که به سلیقه و گرایش مصرفی مردم شکل و سمت و سو می‌دهد - در نتیجه، دیدگاه آنان با نظرات پُست مدرنیستی افرادی همچون رابرتسون، فریدمن و فدرستون متفاوت بوده و هم‌چنان در دسته نوماارکسیست‌ها قرار می‌گیرد.

به هر ترتیب، مجموعه نگرش‌های نوماارکسیستی، توجه عمده خود را به نقد فرهنگ مدرنیته غرب معطوف داشته و کمتر به طرح یک مفهوم مستقل از فرهنگ جهانی آن گونه که خود اعتقاد دارند، پرداخته‌اند. از نظر برخی نظریه پردازان این مکتب فکری همچون والرشتاین<sup>۳</sup>، فرهنگ جهانی تنها در سایه تحقق "سوسیالیسم جهانی" تحقق پیدا خواهد نمود. به اعتقاد او، فرهنگ یا ملی است و حول دولت - ملت قرار دارد و یا جهانی است و حول سوسیالیسم جهانی می‌باشد؛ که در این صورت فرهنگ نوع دوم، فرهنگی جهانی خواهد بود. (۳۳) لیکن این دیدگاه همانطور که پیداست، دیدگاهی کاملاً انتزاعی است. قطبی نمودن فرهنگ به این دو سطح عملاً از مشاهده انواع پویاها، جریانات و پدیده‌های فرهنگی در سطح جهان چشم می‌پوشد.

1- Interaction

2- Economics of Signs and Space

3- Wallerstein



البته نباید فراموش کرد که به طور کلی، نقد فرهنگ مصرفی برآمده از نظام سرمایه‌داری غرب، تاکنون نظرات مختلفی را مطرح کرده است که لزوماً و به طور یکپارچه در رویکرد نو مارکسیستی نمی‌گنجد؛ گرچه ممکن است که در نقد این فرهنگ، از ادبیات این مکتب فکری استفاده کرده باشند. به عنوان مثال، در حالی که برخی فرهنگ‌های مذهبی همچون کلیسای کاتولیک در آمریکای لاتین از فرهنگ مصرفی غرب، به عنوان امپریالیسم فرهنگی - که در جامعه خودمان نیز عموماً از آن به عنوان تهاجم فرهنگی یاد می‌شود - نام می‌برند، برخی نظریه پردازان رسانه‌ای نیز بدون التزام به چارچوب نظری مارکسیستی، از این امواج فرهنگی در قالب مفاهیمی همچون "امپریالیسم نرم‌افزاری"، "امپریالیسم رسانه‌ای"، "غربی‌شدن"، "آمریکایی‌شدن" و "کارت اعتباری شدن" یاد می‌نمایند. اما از آنجا که اساس این‌گونه نظریات مستقدانه در چارچوب تئوریک مارکسیستی - همچون مکتب فرانکفورت و چپ‌های نو - قرار دارد، لذا جهت انسجام بیشتر نظریات مطرح شده، دیگر آراء و نظرات پراکنده، اما هم‌عرض این چارچوب را نیز تسامحاً در این قسمت جای داده‌ایم.

### ج) فرهنگ پست مدرن به مثابه فرهنگ جهانی

پست مدرنیسم، جریان فکری مبهم و پیچیده‌ای است که در اواخر دهه ۱۹۶۰ در غرب مطرح گردید. اگرچه مبانی فکری این جریان لزوماً تنها اندیشه‌های مدرنیستی را مورد حمله قرار نمی‌دهد، اما اساساً می‌توان چنین ادعا نمود که پست مدرنیسم واکنشی علیه مدرنیسم و مبانی شناخت‌شناسی و اصول مفروضه آن بوده است. مخالفت با هرگونه معرفت‌شناسی عام و کلی و لزوم احترام به معرفت‌شناسی‌های مختلف، سیالیت و شناور بودن معنا به جای حاکمیت هرگونه حقیقت واحد و یکپارچه، رد و ستیز با اصول و قوانین عام‌گرایانه، تمامیت‌خواه، کلی‌نگر و مطلق‌اندیش، از جمله پایه‌های فکری اندیشه‌های پست مدرنیستی به شمار می‌آیند. لیوتار<sup>۱</sup> به عنوان یکی از اندیشمندان برجسته این رویکرد، پست مدرنیسم را "عدم ایمان به فرا

روایت‌ها<sup>۱</sup> تعریف می‌کند. (۳۴) از منظر وی، غرب با باز نمودن خود به‌عنوان یک فرا روایت، سعی دارد تا اصول عصر روشنگری را در قالب قوانینی عام و کلی به تمامی جوامع نسری بخشد. اما، پست مدرنیسم به‌عنوان یک اندیشه انتقادی، بیشترین توجه و نظر را به مسائل فرهنگی دارد. به اعتقاد فدرستون<sup>۲</sup>:

پست مدرنیسم ... اساس توجه ما را به تغییر و تحولات به عمل آمده در حوزه فرهنگ کنونی جلب می‌نماید. (۳۵)

اما برای آنکه درک بهتر و دقیق‌تری از مجموعه نگرش‌های این جریان فکری نسبت به مسائل فرهنگی جهان معاصر داشته باشیم، لازم است تا علاوه بر اصول و مبانی فوق، نگاهی بسیار فشرده و مختصر نیز به اندیشه فوکو<sup>۳</sup> به‌عنوان یکی از مهمترین نظریه‌پردازان پست مدرن، به‌خصوص دیدگاه وی در مورد روابط متقابل میان مفاهیمی همچون قدرت، دانش، گفتمان<sup>۴</sup> و سیاست بیاندازیم. از نظر فوکو، قدرت، موجودیتی "یکپارچه" و "معین" نیست، بلکه ذاتی متکثر و غیرقابل پیش‌بینی دارد. بدین معنا که، قدرت را تنها از طریق مصادیق و جلوه‌های ظهور آن می‌توان شناخت:

در همه جا قدرت وجود دارد، نه از آن رو که مشتمل بر همه چیز است. بلکه بدین سبب که برخاسته از همه چیز است. قدرت، یک نهاد، ساختار یا دارایی نیست؛ بلکه عنوانی است که بر یک وضعیت پیچیده راهبردی اطلاق می‌شود. (۳۶)

از این‌رو، قدرت، صرفاً موجودیتی در اختیار و انحصار دولت نیست بلکه هویتی سیال و گسترانیده شده در بستر جامعه می‌باشد. هم‌چنین، قدرت مولد است؛ یعنی هر جا اعمال قدرت شود، ما شاهد پیدایش ساختارهای پویایی و ذهنی خواهیم بود، ساختارهایی که با خود زور و اقتدار می‌آورند. از سوی دیگر، خاستگاه این قدرت، دانش (عموماً دانش اجتماعی) است و تملک بر دانش، تملک بر قدرت است و صاحب قدرت، صاحب سیاست. در نتیجه این امر،

1- Incredulity Toward Meta-Narratives

2- Featherstone

3- Foucault

4- Discourse

سیاست موضوعی فراگیر و اجتماعی است و در انحصار صرف دولت قرار ندارد. یکی دیگر از مفاهیم مهم و اساسی فوکو، مفهوم "گفتمان" می‌باشد. گفتمان در تعریف فوکویی آن متشکل از:

**گزاره‌هایی است که به طور اتفاقی در یک نظم پراکنده و مغشوش بدون**

**تبعیت از هیچ اصل ذاتی ساختارمندی به هم پیوسته‌اند. (۳۷)**

این گفتمان‌ها که برخاسته از نظام دانش می‌باشند و باز نمود کننده واقعیت هستند تا ارائه دهنده آن و چون دانش بالقوه مستعد اصلاح، تعدیل، تغییر و نابودی است، گفتمان نیز در مسیر دگرگونی و تحول قرار دارد. اما آنچه قدرت آمیخته با دانش در قالب گفتمان تولید می‌کند، سوبژگی<sup>۱</sup> و سوبژه‌شدگی<sup>۲</sup> افراد است. سوبژگی آن ذهنیت مسلطی است که یک فرد صاحب قدرت بر دیگر افراد تحت سلطه خود تحمیل و آنها را منقاد می‌نماید. این فرد اُبژه شده و شیء گشته، آن حقیقتی را می‌پذیرد که صاحب قدرت بر او تحمیل نموده است. دقیقاً از همین روست که فوکو حقیقت را چنین معنا می‌کند:

**حقیقت، رابطه دوری با رژیم معنای قدرت دارد، به گونه‌ای که رژیم قدرت**

**با ایجاد و پروراندن آن، تأثیرات خود را القاء و گسترش می‌بخشد. (۳۸)**

بنابراین ما به موازات رژیم‌های قدرت، رژیم‌های حقیقت<sup>۳</sup> داریم. اما به عقیده فوکو، این رژیم‌های قدرت، ماندنی و پایدار نیستند. پدیدار شدن جنبش‌های اجتماعی، واکنش و مبارزه‌ای علیه این ذهنیت‌های مسلط یا سوژه شده، در جهت کسب معنا و هویت دلخواه می‌باشد. از این رو، جوهرستیزی<sup>۴</sup> ویژگی اصلی خیزش انواع هویت‌ها و جنبش‌های اجتماعی امروز اعم از نژادی، قومی، مذهبی، زبانی، جنسی، زیست محیطی و ... به شمار می‌آید. درحقیقت، به باور فوکو، هویت یک امر قطعی طبیعی نیست بلکه یک عنصر سیاسی ساخته شده در بستر اجتماع است. در نتیجه، هویت تابعی از تحولات تاریخی و فرهنگی ویژه است تا یک امر طبیعی. وقوع انقلاب ارتباطات در اوایل دهه ۱۹۸۰، نقش مهمی در تسریع این جریان هویت‌یابی داشته است.

**گسترده‌گی و سهل‌الوصول شدن اطلاعات، تقاضای مردم - نظیر تحولات**

1- Subjection

2- Subjectification

3- Regimes of Truth

4- Antiessentialism

دهه ۱۹۸۰ در آمریکای لاتین و ۱۹۹۰ در آفریقا - را برای کسب حقوق سیاسی، مدنی و انسانی به‌ویژه آن دسته حقوقی که به آزادی‌های مذهبی مربوط می‌شود، بالا برده است. (۳۹)

جالب اینجاست که ادوارد سعید<sup>۱</sup>، نویسنده فلسطینی‌الاصل و مسیحی‌مقیم آمریکا، با تسری نظریه گفتمان فوکو به سطح نظام بین‌الملل، دست به ابتکار جالبی در زمینه طرح گفتمان شرق‌شناسی زده است. به اعتقاد وی، فراگفتمان مدرنیته غرب به دلیل تکیه بر دانش و قدرت سیاسی خود، سوژه‌ای را بر شرق تحمیل کرده است که بیش از آنکه حاکی از امری واقعی و مشتمل بر مصداقی بیرونی و عینی باشد، ماهیتی گفتمانی و تصنعی دارد. این هویت تحمیل شده بر شرق، هویتی سیاسی است نه فرهنگی. براساس این هویت ساخته شده، شرق، وجودی متوحش، متحجر و عقب مانده، احساساتی و خرافاتی دارد که باید فراگفتمان غرب آن را مدرن و توسعه یافته نماید.

حال پس از بیان این مقدمه کوتاه که می‌توان از آن به‌عنوان چارچوبی جهت تبیین علل ظهور هویت‌های متکثر و مختلف در درون و برون جوامع ملی استفاده نمود، لازم است تا به بررسی مفهوم فرهنگ جهانی از منظر پست مدرنیست‌ها بپردازیم. پرسش اصلی در این‌جا آن است که آیا این رویکرد برای فرهنگ جهانی، ماهیتی گفتمانی قائل است یا فراگفتمانی. نیش در کتاب خود تحت عنوان "جامعه‌شناسی معاصر" معتقد است از:

آن‌جا که جهانی شدن با پسامدرنیته پیوند خورده است ... فرهنگ جهانی نیز اغلب فرهنگی پست‌مدرن تلقی شده که سریعاً در حال تغییر، پاره‌پارگی، گسستگی، تکثر، اختلاط و تلفیق شدن می‌باشد. (۴۰)

در همین رابطه، اسمیت<sup>۲</sup> نیز فرهنگ جهانی را "بستر کم‌عمقی از موضوعات و باورهای رها شده از فرهنگ‌های ملی مختلف" معرفی می‌نماید. (۴۱) از این‌رو، نقطه کانونی رویکرد فرهنگی پست‌مدرنیست‌ها، زیر سؤال بودن مفهوم فرهنگ جهانی به‌عنوان یک فرا روایت مشتمل بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها، اعتقادات و الگوهای رفتاری واحد در قالب یک جهان‌بینی همگن‌ساز

است. به سخن دیگر، به دنبال وقوع انقلاب اطلاعات و ارتباطات در اوایل دهه ۱۹۸۰ و در نتیجه گسترش انواع فرایندهای جهانی همچون ارتباطات بین‌المللی، ما با پدیده چند پارچگی و چند تباری شدن فرهنگ ملی، تنوع، تکثر و اختلاط فرهنگی مواجه هستیم. فدرستون در کتابی که اخیراً تحت عنوان "فرهنگ جهانی" با همکاری برخی دیگر از نویسندگان همفکر درخصوص ماهیت تحولات فرهنگی در سطح جهان به رشته تحریر درآورده است، براین نکته تأکید دارد که جهان هم اکنون به مدد برخی نیروها و فرایندهای فراملی، شاهد شکل‌گیری فرهنگ نوینی است که به هیچ عنوان در قالب منطق دوگانه همگرایی - واگرایی، همگنی - ناهمگنی، جهانی - محلی نمی‌گنجد. این فرهنگ جدید که باید آن را در مقایسه با دو سطح دیگر فرهنگ یعنی ملی و بین‌المللی "فرهنگ سوم"<sup>۱</sup> نامید، منادی فضای جدیدی مبتنی بر غنای گفتارها و گفتمان‌ها در گستره جهانی است. (۴۲) براساس این دیدگاه، فرهنگ لیبرال غرب تنها یک روایت در میان سایر روایت‌ها محسوب می‌شود. از این رو دیگر نمی‌تواند ادعای جهان‌شمولی و فراروایت‌گری نماید زیرا ماهیت جهان امروز به دلیل گردش حیرت‌انگیز پدیده‌های مختلف فرهنگی دچار تغییرات اساسی شده است. از منظر پست‌مدرنیست‌ها، جهانی شدن فرهنگ، فرصتی را در اختیار هویت‌های محلی قرار داده است تا به‌عنوان یک روایت به بازنمایی<sup>۲</sup> فرهنگی خود در چرخه‌ای از تعامل، تبادل و اقتباس بپردازند. اکنون قریب به سه دهه است که نظم تعریف شده مدرنیست‌ها و طرفداران مکتب نوسازی، به دلیل وقوع برخی تحولات جهانی تبدیل به یک بی‌نظمی نظم یافته گردیده است. جیم جورج در اثر "گفتمان‌های سیاست جهانی" خود در این زمینه می‌گوید:

مسائل قومی، مذهبی، نژادی، فرهنگی، اخلاقی، جنسی، زیست محیطی،  
اقتصادی، طبقاتی، توسعه‌ای، حقوق بشر و غیره در دهه ۱۹۹۰، نارسایی  
طرح‌ها و نظریه‌های عام و کلی را برای اعمال کنترل و ایجاد نظم نشان  
داده‌اند. (۴۳)

از یک سو، شکست نگرش تک‌بعدی و انحصاری نوسازی در خصوص تحقق توسعه در

جوامع جهان سوم زمینه را برای خیزش جنبش‌های مذهبی و حرکت احیای دینی در قالب روند "سکولاریسم‌زدایی از جهان"<sup>۱</sup> طی دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ کاملاً مهیا نمود و از سوی دیگر با پایان جنگ سرد، جهانی را شاهد بودیم که به یکباره موطن قومیت‌گرایی‌های جدید در مناطقی همچون بالکان، آفریقا و قفقاز گردید. واضح است که از نگاه پست‌مدرنیست‌هایی مانند جیمز، دردریان<sup>۲</sup> و جیم جورج<sup>۳</sup>، تمام این تحولات نشان از شکست نظریات عام و اثبات‌گرایانه برای ایجاد یک نظم جهانی می‌باشد. به اعتقاد دردریان، جهان به مثابه متنی است که خود از روابط بینامتنی<sup>۴</sup> تشکیل شده است. هر متنی معنای خاص خود را داشته و دلالت بر مجموعه معنی‌داری از زبان، تجربیات، تاریخ، خاطرات، اعتقادات و ارزش‌ها می‌نماید. (۴۴) در نتیجه چنین برداشتی از متن، می‌توان گفت که هر متن به منزله یک فرهنگ خواهد بود. هویت در سایه روابط بینامتنی مبتنی بر اصل "تبادل" شکل می‌گیرد و نه در انزوا، تقابل یا استعلاء. گسترش انواع جریان‌های فراملی نظیر مهاجرت بین قومی و فراملی از یک سو و نیز توسعه شبکه ارتباطات جهانی از سوی دیگر، باعث شده‌اند تا علاوه بر اینکه هویت‌های کهن و خاک‌خورده فرصت بازنمایی و صیقل یافتن پیدا کنند، هویت‌های جدیدی نیز در قالب مهاجرت اقوام مختلف پدیدار گردد. نتیجه چنین تحولی جز این نیست که امروزه، فرهنگ‌های ملی چند پارچه، متکثر و مختلط شده‌اند. در این رهگذر، دیگر نمی‌توان شاهد برتری یک روایت بر روایت دیگری بود زیرا هیچ‌کدام دارای اصول مطلق نیستند. گردش پدیده‌های فرهنگی و بازتولید آن در یک چارچوب بینامتنی، اصلی‌ترین شاخصه یک فرهنگ پست‌مدرنیستی است. مثالی که گیلروی در این زمینه ذکر می‌کند به راحتی گویای این مطلب می‌باشد. وی می‌گوید پس از آنکه آهنگ "به‌راه خود ادامه دهید" توسط چند جوان کارائیبی در انگلستان ساخته شد، از طریق فردی به نام تدی رایلی که از هنرمندان آفریقایی - آمریکایی محسوب می‌شد در ایالات متحده آمریکا به زبان جامائیکی برگردانده شده و سپس قطعاتی از موسیقی‌های آمریکایی و جامائیکایی نیز به آن افزوده شد. (۴۵) همانطور که در این مثال دیدیم یک اثر فرهنگی در قالب رابطه بینامتنی

1- Unsecularization of the World

2- Derderian

3- Jim George

4- Intertextual Relation

تولید و بازتولید می‌گردد. از همین رو، پویش‌های فرهنگی در سطح جهان نیز خاصیتی بینامتنی داشته و در یک رابطه تأثیر و تأثر به سر می‌برند. بهره‌سخن آنکه، جهانی شدن فرهنگ از نظرگاه پست‌مدرنیست‌ها نه به معنای استعلای یک فرهنگ بر فرهنگ‌های دیگر - همان‌گونه که فرهنگ لیبرال غرب ادعای آن را دارد - بلکه به معنای تعامل گفتمان‌های فرهنگی در فرایندی از اختلاط و تعامل می‌باشد. فرهنگ جهانی نیز در چنین صورتی می‌تواند معنا و مفهوم یابد.

### جهان - محلی‌گرایی<sup>۱</sup> به مثابه فرهنگ جهانی

جهان - محلی‌گرایی رویکرد نوینی به مقوله فرهنگ جهانی است. این رویکرد که در زیر مجموعه فرهنگ جهانی پست‌مدرن قرار دارد تأکید بیشتری بر بُعد "سرزمینی" جهانی شدن می‌نماید. (۴۶) طرفداران رهیافت جهان - محلی‌گرایی سعی دارند تا به کسانی که جهانی شدن - به خصوص در حوزه فرهنگ - را فرایندی ابهام‌آمیز، متناقض و لجام‌گسیخته می‌پندارند، پاسخ‌هایی در خور توجه و مستدل ارائه دهند. آنچه که بر اهمیت دیدگاه این عده می‌افزاید، دقت نظر آنان به مسیر حرکت فرایندهای مختلف جهانی شدن می‌باشد. روزنا، از چهره‌های برجسته رویکرد جهان - محلی‌گرایی، می‌پذیرد که به موازات گسترش جابه‌جایی‌ها و انتقال کالا و خدمات در ورای مرزهای ملی، هویت‌های محلی نیز به تکاپو برخاسته و ضمن مخالفت با این فرایند مرزناشناسی، بر میراث فرهنگی، ارزش‌ها، اعتقادات و آداب بومی خاص خود تأکید می‌ورزند. با این حال، از نظر وی، این دو فرایند حقیقتاً نه تنها در تضاد با یکدیگر نیستند بلکه بر عکس، ناخواسته به تقویت یکدیگر کمک می‌نمایند.

هرچند که در این فراگرد تعاملی، نیروهای جهانی تعیین‌کننده فضای عمل

حرکت‌های محلی هستند. (۴۷)

اصولاً در نزد این دیدگاه، اگرچه "مکان" در سایه انواع مختلف امواج جهانی و به‌ویژه رسانه‌های الکترونیکی اهمیت خود را از دست داده، اما اعتبار "فضا" افزایش یافته است. از

این رو، "تشدید آگاهی جهانی"<sup>۱</sup> همان‌گونه که رابرتسون در تعریف جهانی شدن سر می‌دهد، به معنای یک آگاهی همگن نیست، بلکه بر وجود یک آگاهی متنوع در یک فضای فشرده الکترونیکی دلالت دارد. رابرتسون، جهانی شدن و محلی شدن را دو فرایند همسو با یکدیگر دانسته و معتقد است همان‌گونه که جهانی شدن در بستر محلی ظهور می‌یابد، چارچوب محلی نیز از طریق فرایندهای جهانی شدن به‌عنوان یک مکان ایجاد یا تعریف می‌شود. (۴۸) وی از همین رو، اصطلاح جهان - محلی شدن را ابداع می‌کند. براساس این دیدگاه، ما شاهد جریان دوسویه "عام شدن خاص‌گرایی"<sup>۲</sup> و "خاص شدن عام‌گرایی"<sup>۳</sup> هستیم. (۴۹) براین اساس، ما نباید انواع جریانات هویت‌یاب و احیاناً گریز از مرکز را موجی خلاف مسیر جهانی شدن تصور کنیم، بلکه برعکس آنها را باید حرکت‌هایی در مسیر باز تعریف جایگاه خود در یک چارچوب اجتماعی پذیرفته شده و مشروع در نظر گیریم. به اعتقاد فریدمن،

دو فرایند واگرایی قومی - فرهنگی و همگن‌سازی مدرنیستی ناساز و متضاد با یکدیگر نیستند. آنان در حقیقت، مؤلفه‌های اصلی شکل دهنده به واقعیت جهان کنونی به‌شمار می‌آیند. (۵۰)

اگرچه این رویکرد شباهت نزدیکی با نگرش پست مدرنیست‌ها از فرهنگ دارد، اما نمی‌توان منکر تفاوت‌های ظریف میان آن دو نیز شد؛ اولاً فرهنگ جهان - محلی شدن تأکید بیشتری بر مؤلفه سرزمین در عرصه جهانی شدن دارد. ثانیاً، این دیدگاه به وجود نوعی نظم ارگانیک میان امواج جهانی و پدیده‌های محلی و سرزمینی قائل است که به گونه‌ای، اصالت را به انواع فرایندهای جهانی شدن می‌دهد و حرکت‌های محلی‌ساز را در این چارچوب تعریف می‌نماید. جریانات خاص‌گرا و محلی‌ساز نیز یکسره نافی فرایندهای فراملی و جهانی‌ساز نیستند، بلکه با نگرشی محتاطانه و نقدآمیز در سایه سار آن حرکت می‌کنند. به همین اعتبار، بازتاب حرکت‌های هویت‌طلبانه که می‌تواند برخاسته از نابسامانی‌های داخلی یا فشارهای خارجی باشد، با گسترش دمکراسی و مکانیسم‌های آن از یک سو و اقتصاد بازاری آزاد از سوی دیگر همراه خواهد

1- Intensification of the World Consciousness

2- Universalization of Particularism

3- Particularization of Universalism



بود. به عنوان مثال، اگرچه در پی شکست سیاست‌های نوسازی در خاورمیانه و فساد رژیم‌های خودکامه منطقه، مردم برای احیای هویت تضعیف شده خود به اسلام و جنبش‌های اسلامی رو آوردند، اما در این رهگذر، جنبش‌های اسلامی نیز برای کسب قدرت و ایجاد رفاه برای مردم سعی کردند تا از طریق ابزارهای دموکراتیک همچون انتخابات - که بسیار مورد درخواست پیروانشان بود - وارد دستگاه حاکمه شده و به تقاضاهای آنان پاسخ دهند. (۵۱)

### فرجام سخن

پس از نگاهی اجمالی و گذرا به دیدگاه‌های مختلفی که پیرامون فرهنگ جهانی مطرح شد، چنین برمی آید که اگرچه این مفهوم از نگاه نومانرکسیست‌ها معنایی جز مصرفی شدن فرهنگ‌ها در قالب یک الگوی زندگی آمریکایی ندارد، اما از منظر مدرنیست‌ها به عنوان اصلی جهانشمول تصور گردیده است. به نظر می‌رسد که نگرش پست‌مدرنیستی، ماهیت این مفهوم را به شرط آنکه به معنای وجود یک نظام ارزشی همگن نباشد، پذیرفته باشد.

رویکرد فرهنگی اندیشه ذات‌گرایانه و اثبات‌گرایانه لیبرالیسم نتوانست آن‌گونه که خود را توسط نظریه‌پردازان آن در دهه ۱۹۶۰ دارای ارزش‌های عام و جهان‌شمول منطبق با ماهیت بشری معرفی می‌کرد، پایه‌های یک فرهنگ جهانی را به معنای دنیایی واحد با ارزش‌های همگن بنا کند. این رویکرد به دلیل سرشت عقل‌گرا و تخصص‌گرای خود از زندگی واقعی مردم دور افتاده و در نتیجه، فرهنگ روزمره مردم را یا به بوته فراموشی سپرده و یا با آن درافتاده و به دیده تحقیر نگریسته است. براساس مکتب نوسازی، همان‌گونه که جوامع در مسیر نوسازی قرار گرفته‌اند، سکولاریزه نیز خواهند شد. با این حال، رویدادهای جهانی به‌ویژه تحولات دهه ۱۹۷۰ نشان داد که نه تنها دین از صحنه اجتماعی و سیاسی خارج نشده است، بلکه پیوند آن با سیاست، جلوه‌های مختلفی یافته است. وقوع انقلاب اسلامی در ایران، رشد مبارزات اسلامی در خاورمیانه، گسترش تبعات سیاسی - اجتماعی فعالیت فرقه‌های مسیحیان انجیلی به‌ویژه در آفریقا و آمریکای لاتین، افزایش نفوذ سیاسی احزاب ملی‌گرا و بالاخص حزب بهاراتیا جاناتا در هند و اهمیت یافتن فزاینده جنبش‌های بودایی جدید در تایلند و آسیای جنوب شرقی جملگی نشانه‌هایی از بازگشت مذهب به حیات سیاسی - اجتماعی جوامع جهان سوم به‌شمار می‌آیند. (۵۲)

هائینگتون براین اعتقاد بود که فرایند نوسازی اقتصادی و تغییر اجتماعی در سراسر جهان، انسان‌ها را از هویت‌های محلی دیرپای خود جدا می‌کند. (۵۳) اما گیلزنان<sup>۱</sup>، نتیجه گسترش دو فرایند سکولاریسم و نوسازی در جهان اسلام را چیزی جز تجدید حیات اسلام به‌عنوان عاملی هویت‌بخش نمی‌داند. به اعتقاد وی:

دین خود را وارد حیات اجتماعی مردم نمود تا هویت انسان‌های فقیر و طبقات حاشیه‌ای جامعه و گروه‌های متعلق به طبقات متوسطی را که از ترتیبات جدید قدرت خارج شده بودند، بازسازی و تعریف نماید. (۵۴)

رابرتسون نیز بازگشت جهانی ادیان را واکنشی به دو جنبه مهم از فرایند جهانی شدن یعنی اندیشه جهان به‌عنوان یک نظام واحد همگن و نیز "نسبیت‌گرایی فرهنگی"<sup>۲</sup> و یا برداشت از جهان به‌عنوان یک رشته شیوه‌های فرهنگی برابر در زندگی می‌داند. (۵۵)

اما در خصوص رویکرد دوم باید گفت که نظریه صنعت فرهنگ، توان تبیین‌کنندگی فوق‌العاده بالایی در خصوص سیر پدیده‌های فرهنگی در سطح جهان دارد. از آن‌جا که براساس این نظریه "مصرف" در ذات خود یک ارزش تلقی می‌شود ما با ظهور یک فرهنگ مصرفی جهانی روبه‌رو هستیم.

بی‌گمان آثار ظهور و گسترش فرهنگ مصرفی را می‌توان در تمامی جوامع و فرهنگ‌ها مشاهده نمود. صرف‌نظر از ذائقه‌های متفاوت اتباع هر فرهنگ و جامعه‌ای، آن‌چه که از اهمیت بیشتری برخوردار است، گرایش فوق‌العاده قوی جوامع مختلف - از جوامع آمریکایی و غربی گرفته تا غیر آن - به مصرف بیش از حد نیاز یا متفاوت از نیازهای واقعی‌شان خواه برای سرگرمی و خواه جهت کسب پرستیژ و هویت اجتماعی می‌باشد. گسترش روند جهانی‌گرایی شدن مصرف‌گرایی به حدی است که ویلانیا لام می‌گوید که

امروزه ما به جای دهکده جهانی با یک مرکز خرید جهانی<sup>۳</sup> روبه‌رو

هستیم. (۵۶)

1- Gilnsen

2- Cultural Relativism

3- Global Shopping Center

با این حال، نباید فراموش کرد که جهان، ساختی تک بُعدی و مبتنی بر تبادل صرف نمادها و انواع الگوهای مصرفی در میان جوامع مختلف نیست. چنین نگرشی تنها می‌تواند یک لایه از لایه‌های تودرتوی پوشش‌های فرهنگی در سطح جهان را تشکیل دهد. نخست، این رویکرد، چارچوب دقیق و روشنی از ظهور انواع جریان‌ات هویت‌یاب و مرکز‌گریز، علل و اسباب آنها ارائه نمی‌دهد. مهمترین ویژگی این جریان‌ات آن است که بُعدی "همه‌جاگیر" دارند. به بیان دیگر، چه جامعه توسعه یافته و صنعتی باشد و چه توسعه نیافته و یا در حال صنعتی، چه دموکراتیک باشد چه اقتدارگرا و استبدادی، چه رونق و توسعه اقتصادی داشته باشد و چه نداشته باشد؛ هیچکدام به‌طور مطلق باعث نشده‌اند که از پیدایش انواع جنبش‌های اجتماعی و هویتی جلوگیری شود. همان‌طور که گفته شد، منتقدین جهانی شدن فرهنگ درخصوص مسأله موردنظر، تبیین منسجمی را ارائه نمی‌دهند. دوم آنکه، جهان یکسره عرصه خودنمایی و جولان یک فرهنگ خاص یا همان فرهنگ غربی نیست، بلکه در این عرصه هویت‌ها و فرهنگ‌های دیگر نیز به درجات مختلف و حتی پایین‌تر جلوه‌گر می‌شوند. به‌عنوان مثال، در سال ۱۹۹۸، اشعار مولوی پس از آنکه به‌زبان انگلیسی برگردانده شد، پرتیراژترین کتاب سال آمریکا شناخته شد. (۵۷) نمونه‌های فرهنگی از این قبیل بسیارند. گسترش محبوبیت غذاهای چینی در آمریکا، استقبال عمومی از برخی آهنگ‌های آفریقایی در جوامع اروپایی، علاقه اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها به صنایع دستی و قالیبافی ایرانی و نمونه‌های بی‌شمار دیگر، جملگی مؤید این دیدگاه می‌باشند.

بهره سخن آنکه، رویکرد امپریالیسم فرهنگی عملاً باب اقتباس، تعامل و تبادل فرهنگی را می‌بندد، درحالی‌که به روایت نمونه‌هایی که ذکر شد پوشش‌های فرهنگی ملل و قومیت‌های مختلف نیز در یک مسیر خودآفرینی و بازنمایی به‌سر می‌برند.

درخصوص رویکرد پست مدرنیستی به فرهنگ نیز باید گفت که به دلیل وجود نظرات پراکنده و مبهم در آن، نتیجه‌گیری قدری دشوار می‌شود؛ به نحوی که یک کاسه کردن نظریات چهره‌های مختلف این رویکرد عملاً امکان‌ناپذیر می‌گردد. به‌عنوان مثال، میان نظریات رابرتسون، خلأهایی وجود دارد که مانع از درکی یکپارچه از مفهوم فرهنگ جهانی می‌شود. برخلاف فوکو که با طرح نظریه گفتمان خود، سیاست هویتی مرکز‌گرایانه‌ای را تشویق

می‌نماید، رابرتسون سعی دارد تا با پایبندی نسبی به الزامات مدرنیستی، تعریفی درون سیستمی از این جریان‌ات محلی ساخته و ارائه دهد. از سوی دیگر، افرادی همچون دردریان و دریدا با طرح مفهوم "جهان به مثابه یک متن"، فرهنگ‌های مختلف جوامع بشری را به سان متن‌های متمایزی - و نه متخالف - می‌دانند که اساساً در تعامل و تبادل با یکدیگر به سر می‌برند تا تقابل و رویارویی. این در حالی است که وقایع جهان خارج مؤید این سخن نیست. منازعات قومی در افغانستان، تصفیه قومی صرب‌ها علیه مسلمانان بوسنی و آلبانی‌تبار، اقدامات نژادپرستانه و ضد سیاهپوستی در آفریقای جنوبی، جنایات صهیونیست‌ها علیه مسلمانان فلسطین و موارد مشابه بسیار دیگر در مناطقی همچون آسیای مرکزی و قفقاز، آفریقا و حتی اروپا که جملگی ریشه‌هایی قومی، مذهبی و نژادی دارند، خبر از آن می‌دهند که فرهنگ‌های مختلف جهان صرفاً و لزوماً در تعامل و تبادل با یکدیگر به سر نمی‌برند.

با این حال، از آن‌جا که این جریان فکری با هرگونه فرا روایت‌گری و مطلق‌انگاری مخالف است، لذا عملاً فضای تنفس فرهنگی را برای دیگر هویت‌ها و فرهنگ‌ها مساعد می‌نماید. همچنین با توجه به دیدگاه‌های فوکو به عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه پردازان این مکتب فکری، درخصوص مسائل و موضوعات هویتی، چنین به نظر می‌رسد که دیدگاه پست مدرن نسبت به پیدایش انواع جریان‌ات هویت یاب و محلی‌گرا دلایل قانع کننده‌تری ارائه می‌دهد. بنابراین از منظر این اندیشه، فرهنگ جهانی نه مبتنی بر یک فرا روایت بلکه فرهنگی متکثر، پاره‌پاره و گسسته می‌باشد.

و بالاخره آنکه، به‌رغم وجود برخی ابهامات و پراکندگی‌ها در نظریات مختلف اندیشه پست مدرن، چنین به نظر می‌رسد که این جریان فکری به دلیل سرشت متساهل و تکرارگرایانه خود، استعداد بیشتری برای تبیین پدیده‌های فرهنگی در سطح جهان داشته باشد. براین اساس، فرهنگ جهانی که امکان داشت به واسطه نظریات یکسونگرانه و انحصارگرایانه مارکسیستی و لیبرالیستی، عملاً جلوه یک اسطوره را به خود گیرد، در فضای اندیشه پست مدرن، حیاتی دوباره یافته است.

## منابع و یادداشت‌ها:

۱- ممکن است، جهانی شدن، ترجمهٔ دقیقی برای لفظ Globalization نباشد؛ زیرا علاوه بر مفهوم، لفظ فارسی آن نیز مبهم است. وقتی می‌گوئیم که فلان پدیده، فیلم یا عادت فرهنگی، "جهانی" (Globalized) شده است، ممکن است چنین به نظر رسد که در تمامی نقاط جهان می‌توان اثر آن پدیده یا عادت را دید، حال آنکه چنین نیست. منظور اصلی در این جا آن است که آن پدیده‌های مورد نظر، "گیر" یا "جفت" جهانی پیدا نموده‌اند که لزوماً تمام نقاط جهان را در بر نمی‌گیرد. این برداشت از لفظ ابهام‌زای "فرهنگ جهانی" (Global Culture) نیز بهتر جواب می‌دهد زیرا در این فرهنگ، چنین نیست که برخی عادات، کالاها و رویه‌های فرهنگی جهانشمول و جهان‌گستر شده باشند. بلکه باید گفت که تمامی اینها "جفت" یا "بست" جهانی پیدا کرده‌اند که می‌تواند در یک منطقه یا محله باشد و در منطقه و محله‌ای دیگر از جهان نباشد. لذا پیشنهاد می‌شود تا برای درک و فهم بهتر موضوع، از "جهانگیر شدن" و "جهان‌گیر" به جای "جهانی شدن و جهانی و یا حتی صورت ناروای آن، جهانی‌سازی، استفاده شود. در این جا برای آنکه از بحث اصلی، فرهنگ جهانی، که هدف اصلی این نوشتار است منحرف نشویم، تسامحاً از همان اصطلاح رایج فرهنگ جهانی به جای "فرهنگ جهانگیر" استفاده می‌کنیم.

۲- دیاسپورا (Diaspora) مهاجران پراکندهٔ اتباع یک گروه قومی - مذهبی هستند که در سراسر جهان، میهمان فرهنگ‌های میزبان گردیده‌اند.

- 3- M. Mc Luhn, *Understanding Media*, London, Abacus, 1973, PP. 11-13.
- 4- R. Robertson, *Globalization: Social Theory and Global Culture*, London, Sage, 1992, P. 8.
- 5- A. Giddens, *The Consequence of Modernity*, Oxford, Basil Blackwell, 1990, P. 3.
- 6- M. Waters, *Globalization*, London and New York, Routledge, 1995. P. 1.
- 7- L. Sklair, "Competing Conceptions of Globalization", *Journal of World*, Vol. 2. 1999, P. 145.
- 8- T. Straubhaar, and A. Wolter, "Globalization, Internal Labor Markets and The Migration of the Highly Skilled", *Intereconomics*. Vol. 32, 1997, PP. 174-80.

- 9- J.etal. Perraton, "The Globalization of Economic Activity", *New Political Economy*, Vol. 2. 1997, P. 258.
- 10- Sklair, *Ibid*, P. 142.
- 11- P. Taylor, "Izations of the World: Americanization, Modernization and Globalization", in C. Hay, and P. Marsh, (ed), *Demystifying Globalization, Policies*, University of Birmingham, 2000, P. 50.
- ۱۲- جیمز روزنا، پیچیدگی‌ها و تناقض‌های جهانی شدن، ترجمه احمد صادقی، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۰۲۳.
- 13- M. Featherstone, *Global Culture*, London, Routledge, 1990, P. 8.
- 14- Giddens, *Ibid*, P. 64.
- 15- D. Harvey, *The Condition of Postmodernity*, Oxford, Basil Blackwell, 1989, P. 241.
- 16- Giddens, *Ibid*, P. 53.
- ۱۷- داود هرمیداس باوند، تمیزگرد جایگاه خاورمیانه در مناسبات جدید بین‌المللی، فصلنامه خاورمیانه، سال ششم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۸، صص ۹-۱۲.
- 18- E. Thompson, *The Age of Extremes*, London, Verso, 1994.
- 19- J. Hayness, *Religion, Globalization and Political Culture in The Third World*, London, Guildhall University, 1998, P. 4.
- 20- S. Huntington, "The Clash of Civilizations?", *Foreign Affairs*, Vol 72, No 3, 1993, PP. 22, 49.
- ۲۱- به نقل از: آلون.ی. سو، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود مظاهری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۵۸.
- ۲۲- ریچارد دیوتیاک و جیمز دردریان، نظریه انتقادی، پست مدرنیسم و نظریه هنجاری در روابط بین‌الملل، ترجمه حسین سلیمی، تهران، گام نو، ۱۳۸۰، ص ۱۷.
- 23- Taylor, *Ibid*, P. 6.
- 24- Hayness, *Ibid*, P. 3.

- ۲۵- آلوین، ی. سو، همان، ص ۳۸.
- 26- F. Fukoyama, *The End of History and the Last Man*, NewYork, Free Press, 1992.
- ۲۷- مصاحبه با حسین بشیریه، روزنامه ایران، سال هفتم، شماره ۱۹۱۹، چهارشنبه ۱۳۸۰/۷/۴، ص ۶.
- ۲۸- احمد گل محمدی، "فرهنگ، تهاجم، تبادل، تحول"، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۶، زمستان ۱۳۷۹، ص ۸۰-۷۷.
- 29- H. Schiller, "Transnational Media: Creating Consumers World Wide", *Journal of International Affairs*, 47, 1993, PP. 47 - 58.
- 30- G. Ritzer, *The Macdunaldization of Society*, California, New Buary Park, Pine Fortage Press, 1993, P. 204.
- 31- Harvey, *Ibid*, PP. 71-88
- 32- S. Lash, and J. Urry. *Economics of Signs and Space*. London Sage 1994, P. 60.
- ۳۳- کیت نش، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۰، ص ۸۳.
- 34- J. Lyotard, *The Post Modern Condition: a Report on Knowledge*, Manchester, Manchester University Press, 1979, P. 20.
- 35- M. Featherstone, "In Pursuit of the Postmodern, an Introduction", in M. Featherstone (ed), *Theory, Culture and Society*, Vol 5, No 2/3, 1988, P. 208.
- 36- M. Foucault, *The History of Sexuality: an Introduction*, Trans, R. Hurley. Penguin, Harmondsworth, 1984, P. 93.
- ۳۷- نش، همان، ص ۳۲۲.
- 38- M. Foucault, "Truth and Power", in C. Gordon (ed,) *Power / knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972--1977*, Harvester: Brighton, 1980. P. 133.
- 39- Hayness, *Ibid*, P. 249.
- ۴۰- نش، همان، ص ۹۶.
- 41- A. Smith, "Towards a Global Culture?", *Theory, Culture and Society*, Vol 7, No 2, 1990, PP. 171-91.

42- Featherstone, *Ibid*, P.7.

۴۳- وحید بزرگی، "دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل"، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۴.

44- J. Derderian, and M. Shapiro, *International Relations, Postmodern Readings of World Politics*. Lexington Book. 1989, PP. 3-10.

45- P. Gilroy, *The Black Atlantic: Modernity and Double Consciousness*. London, Verso, 1993, P. 38-9.

46- Sklair, *Ibid*, P. 152.

۴۷- روزنا، همان، ص ۱۰۳۰.

48- R. Robertson, "Globalization: Time - Space and Homogeneity Heterogeneity", in M. Featherstone, and S. Lash, and Robertson (eds), *Global Modrntities*. London, Sage, 1995.

49- V. Randall, "Media and Religion in Third World Politics" in J. Hayness, 1998, P. 50.

50- Featherstone, *Ibid*, p. 311.

۵۱- تیموتی سبک، اسلام و دموکراسی؛ دین، سیاست و قدرت در خاورمیانه، ترجمه شعبانعلی بهرامپور و حسن محدثی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۳۰.

52- Hayness, *Ibid*, P. 6.

53- Huntington. *Ibid*, P. 26.

54- D. Levine, "Religion and Politics in Comparative and Historical Perspective", *Comparative Politics*, October, 1986, PP. 95-126.

55- R. Robertson, *Ibid*, P. 102.

56- J. Vilanilam, "Television Advertising and the Poor", *Media, Culture and Society*, Vol. 11, 4, 1989, P. 485.

۵۷- ترجمان اقتصادی، سال اول، شماره ۱۸، ۱۳۷۷، ص ۴۰.